



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۱۲/۱۷

عبدالباری جهانی

## سید جمال الدین افغانی از افسانه تا حقیقت (قسمت دوم)

نامه امیرمحمداعظم خان در پاسخ سید:

نامه سید، که باید به عنوان امیرمحمداعظم خان نگاشته باشد، در آثار گزیده او درج نشده است؛ ولی از متن نامه امیرمحمداعظم خان، بخوبی، واضح میگردد که افسانه مشاور ارشد و یا صدراعظم بودن سید در حکومت امیرمحمداعظم خان هیچ اساسی ندارد. چه اگر سید در دربار امیرمحمداعظم خان منزلت و مقام ارشدی را دارا میبود اولاً به نگاشتن این نامه ضرورت نمی افتید و ثانیاً از متن نامه ها، به وضوح، مستفاد میگردد که سید جمال الدین افغانی از شرایط زندگی و محیط کابل سخت ناراض بوده است.

« محب صادق و دوست موافقا!

رقعه محبت ترجمه شما مطالعه شد. از کمال اتحاد و موافقت مرقوم قلم خلوصیت شیم نگاشته بودید. سیادت پناه مودت نشانا: در هر حال میل خاطر بنده درگاه پادشاه بی مثال خوشی طبیعت آن مهرسگال است. از دوری شما ملال و درخوشی شما خوشحال میباشم. هر طور مرضی و رضای شما باشد ما خرسندیم. تکلیف بر شما نا مناسب. زیاده چه نگاردا!»

معلوم میگردد که بعد ازین سید نامه دیگری به امیر محمداعظم خان فرستاده و اجازه مرخصی و سفر نمودن از راه پشاور را خواستار شده است. ولی از نامه دوم امیر و واضح میگردد که در حق سید چندان لطفی ننموده و حتی وعده سفر خراج را هم نداده اند.

نامه دیگر امیرمحمداعظم خان:

هو

« سیدسند امجد!

رقعه ایکه به عبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص استرخاص سمت پشاور نموده بودند به نظر فیض منظر عطوفت بنیاد بندگان ما در آمد و حقایق مندرجه موضح شد. این معنی را دانسته باشند که چون بندگان ما مفارقت شما را برخورد دشوار می داند البته نمی خواهد که تاحیات مستعار باشد فی مابین صورت مابینت و مباحثت اتفاق افتد. اولاً بدین واسطه حرکت شما را به هیچ طرف رضا نمی دهد و ثانیاً در صورتی که خود شما به طوع و رغبت قطع مواصلت اختیارنمایید به ملاحظه اینکه هر گاه حرف ممانعت در میان آید نشود که موجب ملال خاطر محبت مظاهرگردد. اگر چنانچه اذن مرخصی داده شود هرآینه من باب اضطراری و ناچاری خواهد بود. زیاده چه نگاردا!» گزیده آثار ص ص ۵-۶

ازین نامه ها به خوبی مستفاد میشود که امیرمحمداعظم خان صرف میخواست شر سید را از سر خود دور کند و او را از افغانستان خارج نماید. از نامه ایکه سید بعداً عنوانی امیرشیرعلی خان نگاشته اند بخوبی واضح میگردد که سید از سلوک و رویه ناهنجار امیر محمداعظم خان ناراض بوده و او را به بی وفایی ملزم نموده اند. البته امیرشیرعلی خان هم نه تنها به نامه شکایت امیر سید جمال الدین افغانی وقعی نگذاشته بلکه او را جبراً از افغانستان اخراج میکنند.

نامه هاییکه سید جمال الدین افغانی به عنوان امیرمحمداعظم خان فرستاده در دسترس ما نیست. زمانیکه امیرشیرعلی خان وارد کابل میشد و قدرت را از امیرمحمداعظم خان گرفته بود؛ سیدجمال الدین افغانی در خانه سردارذوالفقار خان زندگی میکرد. پروفیسر خانم نیکی کیدی Nikki R. Keddie به استناد یادداشت ها و راپور های روزانه وکیل یا نماینده انگلیس ها در کابل از نامه های سید اطلاع میدهد.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

## نامه سید به امیرشیر علی خان:

«ای امیر مومنان! ستایش خدا را باد که شما یک شخص دراک و هوشایر هستید. شما می فهمید که سردار ذوالفقار خان حاتم طایی نیست و بنده هم گدای کوچه و بازار نیستم؛ و شما هم مانند محمداعظم خان شخص وعده خلاف نیستید. یک ماه میشود که بنده بدون خانه زندگی میکنم و برایم سرپناهی داده نشده است. شما بحر مردانگی هستید. اگر به هر علتی در باره من مشکوک هستید و این عمل شما معلول همان بدگمانی است لطفاً مرا آگاه بسازید. مهمان نوازی چند روز میباشد ماه ها ممکن نیست. یک شخصی برای چند روزی مهمان گفته میشود ولی اضافه از آن بی عزت میگردد»

Nikki Keddie, Sayyid Jamal Ad Din Al-Afghani P48

Kabul Dairy Sep 8 , 1868 P 139

نیکی کیدی مینویسد که سید تا اخیر اکتوبر همان سال دلتنگ شد و دو نامه را، یکی به نام برادر امیر، سردار محمداسلم خان، و دیگری بنام امیر نگاشت. این اقدام سید، که به عنوان برادر امیر نامه نگاشته بود، امیر را زیادتیر بدگمان ساخت و امر اخراج سید را صادر نمود.

## نامه سید جمال الدین عنوانی سردار محمداسلم خان:

«معافی خواسته باید بگویم که چندی قبل عریضه ای را بشما تقدیم نموده بودم. چون توجه شما طرف انگلیس ها بود شما فرصت اطلاع دادن به امیر را نیافته اید. انگلیس ها مردمی هستند که شما دیده اید. باید اذعان بدارم که پول نقد، ملکیت و ضروریات زندگی ام در راه این وظیفه به پایان رسیده است. حالا نه امیر رخصتم میدهند که به یک جایی بروم و نه خانه برای نشیمن و خرچ زندگی ام را میدهند. طوریکه اطلاع دارید بنده در خانه دیگران زندگی میکنم و سرگردان هستم. نه درین وطن کسب و کاری کرده میتوانم که برای خود وسایل زندگی را فراهم میتوانستم. وسایلم نهایت محدود و آرزو هایم نهایت دور هستند. طوریکه شما میدانید عرض بنده را به گوش امیر برسانید؛ تا یا مرا رخصت دهند و یا غم خانه و کاشانه ام را بخورند. خدا مهربان است شاید برای او خدمت های شایسته ای انجام داده بتوانم. امیداست این عریضه را پاره کنید. خدا حافظ جمال الدین.» Ibid P 49

نیکی کیدی مینویسد که مکتوب سید، به عنوان امیر، دو دفعه ترجمه شده است. یک دفعه از طرف وکیل انگلیس ها در یادداشت های کابل و یک دفعه در «خلاصه اخبار کابل Precis» آمده است. نیکی کیدی ترجمه خلاصه اخبار کابل را گرفته اند.

« ای امیر مومنان! ای سلطان مسلمانان! هیچ چیزی برایم باقی نمانده. درین مصروفیتم ۷۱۶ سکه لیره طلایی که هر یکی آن معادل ۱۰،۵ کابلی میشود و ۲۴۰ ماژور طلایی که هر یکی آن ۵ کابلی میشود مصرف نموده ام. فعلاً هیچ چیزی برایم نمانده و در خانه دیگران زندگی میکنم. اگر پول میداشتم برای خودم خانه تهیه میکردم. حال نه امیر در باره چیزی که وعده سپرده بود سخن بمیان میآورد و نه خانه برای نشیمن و خرچ زندگی ام را فراهم میآورند. بنده به کرور ها و لک ها پول نخواستم ام. یک ماه میشود که بدون خانه و کاشانه زندگی بسر میبرم؛ مگر بدون خانه نشیمن یک لخطه معطل شده نمیتوانم. اگر نه غم خانه و کاشانه ام خورده میتوانید و نه برایم کدام مستمری تعیین کرده میتوانید لطفاً مرا مرخص کنید و برایم فقط دوسطر بنویسید که فلان را رخصت داده ام. خدا حافظ.» Ibid 49-50

نیکی کیدی به حواله یادداشت های نماینده انگلیس مینویسد که سید بعداً دو مکتوب دیگر را به نام امیر نوشتند و در آن از الفاظ نسبتاً درشت کار گرفته بود. اعصاب امیر خراب شد و والی کابل را حکم نمود که سید را در ظرف یک روز به طرف قندهار با چهار سوار فرستاده و در شهر قندهار از مردم بخواهند که او را از خاک افغانستان اخراج نمایند.

جای تعجب است که مورخین ما، با وجود در دست داشتن چنین نامه ها و اسناد، باز هم بر این نکته تاءکید میورزند که سید در دربار های امیردوست محمدخان، امیرمحمداعظم خان و امیرشیر علی خان دارای مقام و منزلتی بوده اند و حتی ادعای مقام صدارت او را میکنند. آیا ممکن است که کتب تواریخی که در آن زمان و یا نزدیک به آن وقت نگاشته شده اند: گلشن امارت، پادشاهان متاخر افغانستان، تاج التواریخ، تاریخ سلطانی، قاضی عطاالله خان، کتب تواریخ انگلیسی ها همه و همه از ذکر نمودن فعالیت های سیاسی و علمی، حتی ذکر نمودن اسم این چنین مرد عظیم علمی و سیاسی را، در دوران بحرانی افغانستان، فرو گذاشت نموده باشند؟

نیکی کیدی مینویسد که قبل ازین واقعات فوق الذکر خبری از سید در کابل و اطراف آن نبوده است. کیدی مینویسد که نه منشی انگلیس ها، که چندین سال در دربار کابل میزیست، و نه سایر مخبران حکومتی انگلیس از وجود سید،

قبل از آمدن او به در کابل، اطلاع داده اند و آنها طبعاً از وجود چنین شخصی چشم پوشی کرده نمیتوانستند. Ibid P 52

در جهان اسلام قرن نوزده شاید کمتر کسی بوده باشد و یا شاید هیچ مثالی نداشته باشد که مانند سید جمال الدین افغانی در باره زندگی، فعالیت های سیاسی، آثار و افکار او چنین ابهامی موجود باشد و یا درباره زندگی و فعالیت های او چنان مبالغه های صورت گرفته باشد. یکی از عواملی که بعضی محققین به این ابهامات و مبالغه ها اشاره نموده اند شاید تبلیغات شخص سید درباره زندگی و فعالیت های خود بوده باشد. یکی از مخلصان نزدیک سید جمال الدین افغانی، محمدشاه مخزومی سوریایی بوده است که بعد از وفات سید سوانح عمری او را، که شامل خلاصه افکار سید میشود، ترتیب داده است. نویسنده ها و محققین و بالخصوص مخلصان سید، که اکثراً بعد از وفات او به وجود آمده اند، این سوانح عمری را تعقیب نموده و هر نویسنده به نوبت خود چیزی بر آن علاوه نموده اند.

مورخ شهپرکشور میرغلام محمدغبار مینویسد که در افغانستان نیز از نصف دوم قرن نوزدهم راه اصلاحات باز گردید. « یکی از پیش قدمان این نهضت سیدجمال الدین بود ( مرحوم غبار همراه اسم سید، افغانی یا، برسم سایر نویسندگان افغانستان، افغان نمی نویسد) که در سال ۱۸۳۸ در اسعدآباد کنر تولد شد و در ۱۸۵۷ بدربار امیر دوست محمدخان پیوست. و پس از مرگ امیر در دربار امیرشیرعلی خان باقیماند. البته دربار امیردوست محمدخان استعداد استفاده ازین مرد انقلابی نداشت. ( به دربار خود راه میداد ولی از استعداد او استفاده کرده نمیتوانست!) ولی امیرشیرعلی خان توانایی آنرا داشت که از چنین شخصی برفع کشور استفاده نماید. سید در سن نوزده سالگی بدربار آمد و یازده سال باقیماند. ( سید در اولین مکتوبیکه در هرات به رشته تحریر کشیده است مینویسد که او در سن نوزده سالگی به جهان گردی آغاز نمود و مدت پنج سال با علماء، فقراء و شاهان کشورهای مختلف دیداری بهم رساند. مرحوم غبار نمی نویسد که درباره سید این اطلاعات نسبتاً مفصل را از کجا بدست آورده اند) در حالیکه قبلاً از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۷ تقریباً سه سال در هند، عراق و شام و حجاز سفر کرده و از علوم اروپایی و فلسفه جدید بهره ور گردیده بود( سید نه نام کشوری را میگیرد و نه از تحصیل خود، در این کشورها یادآوری نموده اند) اما اقامت سید در دربار افغانستان مصادف ایامی بود که امیردوست محمدخان و امیرشیرعلی خان مشغول تامين ولايات داخلی و خانه جنگی ها بوده، مجال توجه به افکار و نظریات سید نداشتند. بعد از آنکه امیرشیرعلی خان در طی پنجسال مجادله توانست مملکت را تاءمین کند، رقبا را براند و فرصت اصلاحات بدست آورد. در اثر تحریک مغرضین سیاسی امثال محمدرفیق خان لودی و غیره روابط بین امیر شیرعلی خان و سید جمال الدین بهم خورد. زیرا سید در عهد امیردوست محمدخان چندی معلم سردار محمداعظم خان، رقیب آینده، امیرشیرعلی خان بود. ( محمداعظم خان متولد ۱۲۳۶ هجری قمری مصادف با ۱۸۲۰ میلادی است. وقتیکه سید جمال الدین افغانی، ۱۷ ساله، در سال ۱۸۵۵، به قول غبار، به دربار امیر دوست محمدخان می پیوندد محمداعظم خان ۳۵ سال عمر دارد. آیا امکان دارد که یک آدم ۳۵ ساله ، و آن هم یک شهزاده خودخواه، مانند محمداعظم خان، شاگرد یک پسر ۱۷ ساله شود؟) پس همینکه در سال ۱۸۶۸ سردارمحمداعظم خان شکست آخرین بخورد و به ایران پناهنده شد امیرشیرعلی خان چنین تلقین گردید که سید پناه گاه طرفداران سردارمحمداعظم خان خواهد شد. در حالیکه سید جداً حامی دولت مرکزی بوده و در مرگ امیردوست محمدخان، او سردارمحمداعظم خان را در هرات واداشت که به برادر کوچک خود امیرشیرعلی خان بیعت کند. ( مرحوم غبار این معلومات دقیق را از کجا آورده؟ چون قبل از سال ۱۸۶۶ در باره وجود سید جمال الدین هیچ گونه اطلاع موثقی در دست نیست. سید جداً طرفدار دولت مرکزی بود. سید در کجا به نفع دولت مرکزی سخنی گفته و یا سطری نگاشته اند. سید سردار محمداعظم خان را به بیعت نمودن بردار کوچکش تشویق نمود. این وقایع در کدام متن تاریخی دیده شده است؟ مرحوم غبار چون طرفدار و مدافع سید جمال الدین است؛ سید باید به همه حسنات انسانی مزین باشد. ورنه هیچ سند و حتی اشاره تاریخی در زمینه قول و نوشته مرحوم غبار موجود نیست.)

در هر حال سید که تمایل امیرشیرعلی خان را بخارج شدن خود از افغانستان احساس کرد پذیرفت و طبق امر امیر قول داد که از راه ایران عبور ننموده و سردار محمداعظم خان را ملاقات نکند. سید در روز وداع با امیرشیرعلی خان در ارگ بالاحصار کابل، تمام نظر و پروگرام اصلاحی خود را که در طومار طویلی نوشته بود به شاه تقدیم نمود. شاه بخوشی پذیرفت و وعده تطبیق آنرا در مملکت داد» ( مثلاً کدام متن تاریخی گواهی بر تقدیم نمودن پروگرام اصلاحی سید به امیرشیرعلی خان میدهد؟ آیا مجبور هستیم تنها قول مرحوم غبار را به حیث سند قبول کنیم؟ )... افغانستان در مسیرتاریخ جلد اول ص ص ۵۹۲-۵۹۳

نامه سید به خلیفه عثمانی:

این شاید دلچسپ ترین نامه های سید باشد که به عنوان خلیفه عثمانی تحریر نموده اند. معلوم نیست که این نامه را از کجا و چه وقت فرستاده اند و هکذا معلوم نیست که سید جواب آنرا از سلطان عثمانی دریافت داشته اند یا خیر. فکر میکنم اگر این نامه را سلطان عثمانی دریافت داشته باشند هم چیزی برای گفتن و جواب دادن نداشته است. سید از سلطان عثمانی در خواست کمک مینماید تا مسلمانان ممالک آسیایی را بر ضد استعمار و سلطه ظالمانه روس برانگیزد. سید تبلیغ و مبارزه خود را، اولتر از همه، از هند آغاز میکند «... و در جمیع جوامع بلدان مشهوره آنها به وعظ های دلنشین و به احادیث خیرالمسئولین در کانون درون آنها آتش افروزم و یکسره اضطراب و شکیبایی ایشان را سوزم و بعضی از علمای زبان آور آنان را به بعضی از بلدان دوردست ایشان روان کنم و عموم مسلمانان هند را به اعانت مالی دعوت نمایم. و بغیر ازین راه دگر نیبیمیم. بدون آنکه متعرض سیاسی طایفه انگلیزیه شوم و یا خود صدمه ای بر آنها زرم بلکه اساس کلام را بر مقاصد روس خواهم نهاد و داد سخن درین معنی خواهم داد و شبه ای نیست که طایفه انگلیز این حرکت حکمت آمیز که موجب نفرت هندیان از روسیان است خوشحال و مسرورالبال خواهند شد و ممکن است که آنها چون این حرکت را موافق سیاست خود گیرند اهالی را نیز به اعانه مالیه تشویق و باما درین مطلب رفیق صدیق گردند و چون چنین حرکتی در هند واقع شود از چندین فایده خالی نخواهد بود...» گزیده آثار ص ۸

سید در حالی این نامه را مینویسد که در گذشته نه چندان دور دو امیر هم زبان و هم کیش خود را در افغانستان قناعت داده نتوانسته بود و از افغانستان اخراج شده بود. سید در حالی این نامه را مینگارد که هندوستان زیر یوغ مستقیم انگلیس ها قرار دارند و زندان های شهرهای هندوستان و زندانهای بدنام جزایر اندیمان، که به آبهای سیاه مشهور بودند، پر از مبارزین و ملیون هندوستان هستند. وقتی مسلمانان هند بر ضد ظلم و جنایات انگلیس ها قیام عمومی را به راه انداخته نتوانسته بودند بر ضد روس ها، که هیچ خطری را متوجه مسلمانان و هندوهای آن سرزمین نساخته بودند، چطور بپا می خیستند و برای مبارزه با روس ها اعانه ها جمع مینمودند. و مسلمانان هند سید را، که یک فیصد آن دیار بانام و کارنامه های او آشنا نبودند، چطور و چرا باید از سید حمایت مینمودند. و انگلیس ها، با همه ضدیتی که از سید دیده بودند، چطور او را در خاک، تحت سلطه خود، اجازه فعالیت چنین خطرناک را میداد؟

«... و ثانیاً می خواهم بعد از اتمام امر هندوستان روانه دارالایمان افغان شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه از خونریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ خصوصاً جنگ دینی درنگ روا نشمارند بمحاربه دینی و مجاهده ملیه دعوت کنم (البته این همان افغانها هستند که سید در یکی از نامه ها آنها را بزدل خسیس، جاهل و... نامیده بودند) و مقاصد روسیه را در پیش نهم و به زبان بلیغ تبلیغ نمایم که اگر خدای ناخواسته بر دولت عثمانیه چشم زخمی رسد نه مکه مکرمه را قرار می و نه مدینه منوره را و قاری بلکه از اسلام اسمی و از دین رسمی خواهد ماند و بعد از آن نه صوت آذانی خواهند شنید و نه قرآن خوانی خواهند دید... و علمای زبان آور خبیر را برای دعوت اهل بوادی و جبال روان و خود با امراء و عظام و سردارها و خان ها عهد و پیمان در میان آرم...» همان کتاب ص ۹

البته سید، قبل از نگاشتن این نامه، امراء و سردارها و خان های افغانستان را آزموده بودند و قبل از آنکه کسی به دعوت او گوش فرادهد او را از خاک افغانستان اخراج نموده بودند.

«... و بعد از اتمام دعوت در افغانستان به سرعت هرچه تمامتر روانه بلوچستان شوم و اهالی آن بلاد را، که دایماً به قزاقی و ترکتازی گذران و نهب و غارت نازانند به تشویق دینی و به ترغیب منافع دنیاوی به محاربه عمومی دعوت کنم.

و لطایف الحیل سابقه را در آنها بکار برم و بعضی از علمای افغان را در آن دیار به اطراف و اکناف سیار نمایم و از آن جا عطف عنان ترکمان کنم و آن بدبختان را که در هر زمان به شجاعت و جسارت معروف و در هر زبان بخونریزی و فتنه انگیزی موصوف بودند و لکن درین زمان اخیر کلاه عار بر سر و پیراهن ننگ در بر کرده اند و شهرت چندین ساله خود را برباد و بر امر روس سر انقیاد نهادند. به اخذ ثار دعوت و عرق جنسیت ترکیت را حرکت و علم اتحاد اسلامیت را بردوش و به محاربه دینی در آن ولا خروش برآرم و کما فی السابق دقیقه یی از الطاف الحکم فرونگذارم...»

سید در حالی به بلوچستان می رود و مردم بلوچستان را، که زیر یوغ استعمار انگلیس هستند، در حالی به قیام و حمله بر روس ها، نه بر انگلیس ها، ترغیب و تحریک میکنند که شاید یک لفظ بلوچی را نمیدانستند و طبعاً بلوچ ها هم نه به عربی و نه به فارسی سخن میگفتند؛ و بر علاوه این، سرزمین بلوچها را هیچ وقتی ندیده بودند و با هیچ

بلوچی ملاقات ننموده ولی، با اطمینان کامل، برای چنین امر خطیری، به سرزمین بلوچ ها می‌رود؛ گویا انگلیس ها همه به خواب رفته یا مرده اند.

سید میخواهند بعد از انجام نمودن موفقانه ماموریت بلوچستان رو به سرزمین ترکمان بیاورد. در حالیکه سرزمین ترکمان زیر سلطه مستقیم و غیر مستقیم روس ها قرار دارد؛ او بر ضد روس ها مردم را به قیام مینماید. گویا روس ها نمی‌شنوند و نه می‌بینند.

سید بعداً مینویسند: « و چون به عادات آن اهالی دانا و به طبیعت و اخلاق آنها بینا می‌باشم هیچ شک و شبهه ندارم که جمیع مسلمانان از دل و جان بر سر روس هجوم خواهند آورد و روسیه را در آن طرف اشغال بلکه بالقطع پایمال خواهند نمود و بر منافع عاجله این کسی را انکار نشاید و فواید آجله اش را که اتحاد اسلامیه و اتفاق امت بوده باشد ارباب بصیرت درک مینماید.

و مع ذالک چون اهالی افغانستان که فی الحقیقه سد و بند هندوستان است با روس دراندازند؛ طایفه انگلیز قهراً و قسراً به تمام اجتهاد به محاربه پردازند و تا به حلقوم به گل فرو رود. و خیال حیات را از سر و آرزوی فرعونیت را از دل بدر برد....

بلی بعد از حصول اعانه مالی در هندوستان این حقیر را میرسد که چند نشان از برای افغان و بلوچ و ترکمان بخواهم.

و لکن ارتکاب این گونه امری خطیر بلا اذن دولت و بی مستمسک از قبیل فضول و عمل غیر معقول شمرده میشود....

... زیرا بران دولتمدار ظاهر است که در هر زمان امثال این فعل‌های سترگ و عمل‌های بزرگ از چون منی خانه بدوش خشن پوش که سرد و گرم جهان را دیده و تلخ و شیرین زمان را چشیده و چندین کوه‌ها و بیابان‌ها را پیموده و احوال جهانیان را آزموده بظهور رسیده است. و اصحاب مناصب دایماً بر مناصب خود هراسان و خداوندان مال و جاه بر جاه و مال خود لرزان بوده اند و دارایان نعمت تاب محنت و مشقت نداشته اند. پس اگر این استدعا مقبول رأی رصین و خرد خرده بین آن خداوند دانش و هوش افتد به امر نامه‌یی از دولت مفتخرم سازند و به اذن صریحی این فقیر را بنوازند تا آنکه به تعجیل تمام قیل از فوت وقت بکار پردازم و در این میدان به هواخواهی ملت جان را بازم و اگر برای دستورالعمل گرفتن آمدن خود این عاجز به استانه علیه لازم است نیز از دل و جان تابع فرمانم. باقی امروز فرمان آن خداند امر و فرمان راست.» آثار گزیده ص ۹-۱۲

آدم فکر نمیکند که این نامه مطول از قلم کسی تراوش نموده باشد که در مشرق زمین بحیث ستاره شرق و نایغه مشهور است. بعقیده بنده، این نامه طوری می‌نماید که گویی سید یا به اندازه پی‌مأیوس و دست پاچه شده است که برای نوشتن و خصوصاً جلب توجه سلطان عثمانی، که در طول زندگی بعضاً پناه گاه او بوده است، حد اقل چیزی بنگارد. این نامه فقط به خوابهای پریشان میماند که آدم بعضاً فکر نمی‌کند گاهی چنین نامه‌ای هم به رشته تحریر کشیده شده باشد و نامه نگار در مقصد و مطلب خود جدی بوده باشد. سید به تنهایی به جنگ یک ابرقدرت وقت می‌رود. مردم آسیای میانه را بر ضد تزار به شورش وامیدارد روسیه را نه تنها اشغال بلکه پایمال میسازد و ابرقدرت دوم را چنان در جنگ درگیر میسازد و به دام میاندازد که دست و پای خود را گم میکند و از فرعونیت خود پایین میآید. ولی این دو ابر قدرت توان مقابله با او را ندارند و بالاخره در دام سید گرفتار و راهی وادی ادبار میگردند!

باقیدارد